



کرسی های آزاد اندیشی عامل پیشرفت
کشور است.

مقام معظم رهبری



دفتر مطالعات و پژوهش های فرهنگی معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)

ویژه نامه

کرسی آزاد اندیشی

اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

با موضوع

(آزادی تفکر آری آزادی عقیده خیر!)

پیام جناب آقای دکتر فروغی رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان) به کرسی آزاد اندیشی « آزادی تفکر آری آزادی عقیده خیر »



دوازدهم اردیبهشت ماه سالگشت شهادت استاد فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت الله مطهری است جایگاه رفیع استاد مطهری در عرصه اندیشه و تفکر بر هیچکس پوشیده نیست. مطهری را باید به حق پرچمدار نهضت فکری در انقلاب اسلامی دانست. انقلابی که به رهبری پیر فرزانه و مراد استاد حضرت امام خمینی (ره) به ثمر نشست و حرکتی نو و مسیری نو در ربع پایانی قرن بیستم فرا روی جهانیان نهاد. انقلابی که طوفانی به بزرگ در خاورمیانه بر پا کرد و جهان اسلام را متحول ساخت و بیداری اسلامی را شکوفا کرد. این انقلاب بدون شک به

بنیادهای فکری و عقیدتی محکمی استوار بود که بذر آن توسط فرزانش چون شهید مطهری پاشیده شده بود. این بذر با جوش و خروش دانشجویان و همه احاد ایران اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) و در حال حاضر به پرچمداری رهبر فرزانه انقلاب اسلامی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) به درختی تنومند تبدیل شده است.

پاسداشت از انقلاب اسلامی بدون پشتوانه های فکری آن امکان پذیر نیست. کرسی های آزاد اندیشی از جمله راهبردهای است که به منظور شکوفایی و بالندگی و عرضه اندیشه ها در دهه چهارم انقلاب اسلامی مطرح شده است. استقبال از این حرکت علمی بستری است که جامعه اسلامی را جهت حضور موثر در عرصه جهانی و نظام اندیشه ای آماده می سازد.

در حال حاضر توجه به اندیشه های شهید مطهری در کشورهای اسلامی و جوامعی چوت مالزی و تاجیکستان به گونه ای است که کانون های مطالعاتی و اندیشه ای جهت بررسی آثار استاد و آموزش آن به مردم تشکیل شده است.

انتظار می رود جامعه علمی با تشویق بیشتر و کوشش مسئولانه تر و در این مورد اقدام های لازم را به عمل آورد.

اینجانب ضمن تشکر از حضور استادان محترم، دانشجویان گرانقدر از برگزاری این حرکت علمی معاونت فرهنگی و پژوهشی دانشگاه، دفتر مطالعات و پژوهش های فرهنگی، بسیج اساتید و کارکنان و گروه معارف اسلامی دانشگاه تشکر و قدردانی می نمایم.

دکتر احمد علی فروغی ابری

رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)

آزادی تفکر آری آزادی عقیده خیر!

آزادی، در تاریخ اسلام نیز میبینیم درست نظیر کار ابراهیم (ع) را پیغمبر اکرم (ص) در فتح مکه انجام داد آن حضرت به بهانه آزادی عقیده، بتها را باقی نگذاشت؛ به عکس دید این بتها عامل اسارت فکری مردماند و صدها سال است که فکر این مردم اسیر این بتهای چوبی و فلزی و ... شده است، این بود که بعنوان اولین اقدام بعد از فتح، تمام آنها را در هم شکست و مردم را واقعا آزاد کرد. حالا این شیوه و رفتار را مقایسه کنید با رفتار پادشاه انگلستان وقتی که برای دیدار از هندوستان به آنجا رفته بود در هندوستان جزء برنامه سفرش، بازدید از یک بتخانه گنجانده شده بود. خود مردم هند وقتی که میخواستند داخل صحن بتخانه شوند، کفشهای خود را میکشیدند، اما او به نشانه احترام بیش از حد، هنوز بصحن نرسیده کفشهایش را کند و بعد هم از همه مؤدبتر در مقابل بتها ایستاد در تفسیر این حرکت عدهای ساده اندیش میگفتند ببینید نماینده یک ملت روشنفکر چقدر به عقاید مردم احترام میگذارد غافل از اینکه این نیرنگ استعمار است، استعماری که میداند همین بتخانه هاست که هند را به زنجیر کشیده و رام استعمارگران کرده است. اینگونه احترام گذاشتنها، خدمت به آزادی و احترام به عقیده نیست، خدمت به استعمار است. ملت هند اگر از زیر بار این خرافات بیرون بیاید که دیگر بار به انگلیسیها نخواهد داد. یا اینکه در کتابهای تاریخ خودمان نوشته بودند کوروش چه مرد بزرگ و بزرگواری بوده که وقتی به بابل رفت و آنجا را فتح کرد تمام بتخانهها را محترم شمرد. از نظر یک فاتح که سیاست استعمارگری دارد، این کار، امری عادی و یک نقشه معمولی است ولی از نظر بشریت چطور؟ آیا خود جناب کوروش به آن اعتقاد داشت؟ یقینا نه، اما کوروش فکر میکرد این اعتقاد که مردم را در بیخبری نگاه داشته عامل خوبی برای در بند ماندن آنهاست این بود که دست به ترکیب آنها نزد.

♦♦ به نام آزادی عقیده دروغ نگوئید

آزادی تفکر نباید با آزادی اعتقاد فکر اشتباه شود هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد و اعتماد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد و به عکس هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد جلو آزادی اندیشه و آزادی تفکر را میگیرد اینگونه مکاتب ناچارند مردم را در یک محدوده خاص فکری نگه دارند و از رشد افکارشان جلوگیری کنند این همان وضعی است که ما امروز در کشورهای کمونیستی میبینیم در این کشورها، بدلیل وحشتی که از آسیب پذیر بودن ایدئولوژی رسمی وجود دارد، حتی رادیوها طوری ساخته میشود که مردم نتوانند صدای کشورهای دیگر را بشنوند و در نتیجه یک بدی و قالبی، آنچنان که زمامداران میخواهند، بار بیایند. من اعلام میکنم که در رژیم جمهوری اسلامی هیچ محدودیتی برای افکار وجود ندارد و از باصلاح کانالیزه کرده اندیشه ها، خبر و اثر نخواهد بود. همه باید آزاد باشند که حاصل اندیشه ها و تفکرات اصلیشان را عرضه کنند البته تذکر میدهم که این امر سوای توطئه و ریاکاری است. توطئه ممنوع است اما ادامه در صفحه بعد



♦♦ بت شکنی پیامبران الهی، بت سازی پادشاهان

زمینی
آیا در مورد انسانی که یک سنگ را میپرستد باید بگوئیم چون فکر کرده و بطور منطقی به اینجا رسیده و نیز به دلیل اینکه عقیده محترم است، پس باید به عقیده او احترام بگذاریم و ممانعتی برای او در پرستش بت ایجاد نکنیم؟ یا نه، باید کاری کنیم که عقل و فکر او را از اسارت این عقیده آزاد کنیم؟ یعنی همان کاری را بکنیم که ابراهیم خلیل الله کرد. آیا کاری که ابراهیم (ع) کرد بر خلاف آزادی عقیده - بمعنای رایج آن که میگویند عقیده هر کس باید آزاد باشد - بود، یا آنکه در خدمت آزادی عقیده بمعنای واقعی آن بود؟ اگر حضرت ابراهیم میگفت چون این بتها مورد احترام میلیونها انسان هستند، پس منمهم به آنها احترام میگذارم، یعنی درست همان چیزی را ابراز میکرد که اکنون عقیده‌ای بسیار رایج است، آیا کار درست و صحیحی انجام داده بود؟ از نظر اسلام این اغراء به جهل است نه خدمت به

♦♦ استاد شهید مرتضی مطهری

اینجا لازم است توضیح مختصری درباره دو نوع آزادی که مایه اشتباه کاری و مغلطه شده است داده شود، فرق است میان آزادی تفکر و آزادی عقیده. آزادی تفکر ناشی از همان استعداد انسانی بشر است که میتواند در مسائل بیندیشد این استعداد بشری حتما باید آزاد باشد پیشرفت و تکامل بشر در گرو این آزادی است اما آزادی عقیده، خصوصیت دیگری دارد میدانید که هر عقیده ای ناشی از تفکر صحیح و درست نیست منشا بسیاری از عقاید، یک سلسله عادتها و تقلیدها و تعصیها است. عقیده به این معنا نه تنها راه گشا نیست که به عکس نوعی اعتقاد اندیشه بحساب میآید یعنی فکر انسان در چنین حالتی، به عوض اینکه باز و فعال باشد بسته و منعقد شده است و در اینجا است که آن قوه مقدس تفکر، بدلیل این اعتقاد و وابستگی، در درون انسان اسیر و زندانی میشود آزادی عقیده در معنای اخیر نه تنها مفید نیست، بلکه زیانبارترین اثرات را برای فرد و جامعه بدنبال دارد.

و پیشرفت نمیدهد.

اسلام و آزادی فکر و عقیده

اسلام در مسئله تفکر نه تنها آزادی فکر داده است بلکه یکی از واجبات در اسلام تفکر است، یکی از عبادتها در اسلام تفکر است ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعه می‌کنیم و کتابهای دیگر را مطالعه نمی‌کنیم کمتر به ارزش اینهمه تکیه کردن قرآن به تفکر بی می‌بریم. شما هیچ کتابی نه مذهبی و نه غیر مذهبی پیدا نمی‌کنید که تا این اندازه بشر را سوق داده باشد به تفکر، هی می‌گوید فکر کنید، در همه مسائل: در تاریخ، در خلقت، راجع به خدا، راجع به انبیاء و نبوت، راجع به معاد، راجع به تذکرات و تعلیمات انبیاء که در قرآن کریم زیاد است تفکر حتی عبادت شمرده می‌شود.

از نظر اسلام اصول عقائد، اجتهادی است نه تقلیدی؛ یعنی هر کسی با فکر خودش باید آنرا حل بکند. پس این ادل دلیل بر این است که از نظر اسلام نه تنها فکر کردن در اصول دین جایز و آزاد است یعنی مانعی ندارد، بلکه اصلا فکر کردن در اصول دین در یک حدودی که لااقل بفهمی خدایی داری و آن خدایکی است، پیغمبرانی داری، قرآن که نازل شده از جانب خداست، پیغمبر از جانب خداست، عقلا بر تو واجب است آمی گوید اگر فکر نکرده اینها را بگویی من از تو نمی‌پذیرم. از همین جا تفاوت اسلام و مسیحیت بالخصوص و حتی سایر ادیان روشن می‌شود. در مسیحیت درست مطلب برعکس است یعنی اصول دین مسیحی، ماورای عقل و فکر شناخته شده است. اصطلاحی هم خودشان وضع کردند که اینجا قلمرو ایمان است نه قلمرو عقل، یعنی برای ایمان یک منطقه قائل شدند و برای عقل و فکر منطقه دیگر. گفتند حساب عقل و فکر کردن یک حساب است، حساب ایمان و تسلیم شدن، حساب دیگری است. ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ یکی اصول دین خودش راه منطقه ممنوعه برای عقل و فکر اعلام می‌کند، و دیگری نه تنها منطقه ممنوعه اعلام نمی‌کند، بلکه منطقه لازم ورود اعلام می‌کند که عقل باید در این منطقه وارد بشود، اگر وارد نشود من چیزی را نمی‌پذیرم این، معنی آزادی تفکر است.

اما عقیده چطور؟ عقیده البته در اصل لغت اعتقاد است. اعتقاد از ماده عقد و انعقاد است، بستن است، منعقد شدن است بعضی گفته‌اند حکم گرهی را دارد. دل بستن انسان به یک چیز دو گونه است: ممکن است مبنای اعتقاد انسان، مبنای دل بستن انسان، مبنای اعتقاد روح انسان همان تفکر باشد در این صورت عقیده‌هاش بر مبنای تفکر است ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد بیشتر کار دل است، کار احساسات است نه کار عقل به یک چیز دل بستگی بسیار شدید پیدا می‌کند، روحش به او منعقد و بسته می‌شود، ولی وقتی که شما پایپهاش را دقت می‌کنید که این عقیده او از کجا پیدا شده است، مبنای این اعتقاد و دل بستگی چیست، آیا یک تفکر آزاد این آدم را به این عقیده و دل بستگی رسانده است یا علت دیگری مثلا تقلید از پدر و مادر یا تأثر از محیط و حتی علائق شخصی و یا منافع فردی و شخصی، آمی ببینید به صورت دوم است و اکثر عقائدی که مردم روی زمین پیدا می‌کنند، عقائدی است که دل بستگی است نه تفکر. آیا بشر از نظر دل بستگیها باید آزاد باشد؟ این دل بستگیهاست که در انسان تعصب و جمود و خمود و سکون به وجود می‌آورد، و اساسا اغلب، عقیده دست و پای

ادامه در صفحه بعد

قرنها در چنگال تفتیش عقائد بودند کلیسا می‌آمد تجسس و جستجو می‌کرد ببیند آیا کسی در مسائلی که کلیسا درباره آن اظهار نظر کرده است ولو مثلا راجع به فلکیات باشد اعتقادی بر خلاف نظر کلیسا دارد یا نه؟! آیا اگر مثلا کلیسا اظهار نظر کرده است که عناصر چهار تاست یا خورشید به دور زمین می‌چرخد، در این مسائل کسی فکری بر خلاف این دارد؟ ولو فکر او فکر علمی و فلسفی و منطقی بود، تا می‌دیدند چنین فکری پیدا شده برخلاف آنچه کلیسا عرضه داشته است، فوراً آن را به عنوان یک جرم بزرگ تلقی می‌کردند، به محکمه‌هایش می‌کشاندند و شدیدترین مجازاتها از نوع سوختن زنده زنده آرا در مورد او اعمال می‌کردند! شما تاریخ اروپای قرون وسطی را بخوانید که در این جهت مشرق زمین نظیر ندارد یک وقت دیگر هم عرض کردم از نظر جمیع بودن جنایت، ما هر چه که مشرق زمین را توصیف بکنیم، هر چه که منبرها در منابر حتی مبالغه بکنند راجع به بنی امیه و بنی العباس و حتی حجاج بن یوسف ثقفی، هرگز به پای اروپائیهای قرون وسطی نمی‌رسد، به پای اروپایی امروز هم نمی‌رسد. جهت دیگر این است که از نظر طرز تفکر بعضی از فلاسفه اروپا دین و مذهب هر چه می‌خواهد باشد، امری است مربوط به وجدان شخصی هر فرد یعنی هر فردی در وجدان خودش نیازمند است که یک سرگرمی به نام مذهب داشته باشد. این مقدارش را قبول کرده‌اند که انسان نمیتواند بدون سرگرمی مذهبی باشد همینطوری که در مسئله هنر هم این حرف را می‌زنند.

در مسائل مذهبی و دینی چون آنها نمی‌خواهند به واقعیتی برای دین و نبوت اعتراف کرده باشند و قبول کنند که واقعا پیغمبرانی از طرف خدا آمده اند و یک راه واقعی برای بشر نشان داده اند و سعادت بشر در این است که آن راه واقعی را طی بکنند، می‌گویند ما نمیدانیم واقع و ریشه مذهب چیست ولی همینقدر می‌فهمیم که انسان بدون مذهب نمی‌تواند زندگی بکند. ایراد ما هم همین است. ما می‌گوئیم طرز تفکر شما در باب دین غلط است، آن دینی که تو می‌گویی عقیده به آن دین آزاد است، اصلا من قبولش ندارم من دین را به عنوان یک راه واقعی برای سعادت بشر معتقدم، در راه واقعی برای سعادت بشر نباید گفت عقیده یک انسان ولو آن عقیده بر مبنای تفکر نباشد آزاد است باز مثال عرض می‌کنم: آیا شما در مسئله بهداشت و یا در مسئله فرهنگ هرگز می‌گویید که عقیده آزاد است؟ آیا شما هرگز این حرف را می‌زنید که اعتقاد هر مردمی راجع به بهداشت آزاد است؟ اعلامیه جهانی حقوق بشر چرا ضد تعلیمات اجباری قیام نمی‌کند؟ چرا نمی‌گوید بشر آزاد است و به همین جهت کسی حق ندارد تعلیمات را اجباری کند چون تعلیمات اجباری ضد آزادی بشر است؟ برعکس، همین اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده بیست و شش تعلیمات در حدود ابتدایی را اجباری می‌داند یعنی حق آزادی را از بشر در این قضیه سلب می‌کند چرا؟ می‌گوید برای اینکه راه سعادت بشر است غلط کرده آنکه می‌گوید من می‌خواهم جهالت را انتخاب بکنم، من نمی‌خواهم با سواد شوم، او نمی‌فهمد به زور باید با سوادش کرد، به زور باید به او خدمت کرد.

بنابراین در اینجا دو ایراد وارد است یکی اینکه دین را نباید به عنوان یک مسئله سلیقه‌های وجدانی شخصی از قبیل انتخاب رنگ لباس در نظر گرفت ثانیاً انتخاب دین با انتخاب رنگ لباس فرق می‌کند یعنی اگر بشر یک عقیده ضد عقل انتخاب بکند، آن عقیده دیگر به عقل و فکرش مجال فعالیت

عرضه اندیشه‌های اصیل، آزاد.

دو یا سه روز پیش با چند جوان مارکسیست صحبت میکردم. میگفتند آقا به نظر شما این شعار که میگویند «اتحاد، مبارزه، آزادی» چه عیب دارد؟ گفتم هیچ عیب ندارد. گفتند پس این شعار، شعار مشترک هر دویمان باشد. پرسیدم شما که می‌گوئید اتحاد، مبارزه، آیا در مبارزه می‌گوئید، مبارزه با چه کسی؟ آیا جز این است وقتی که می‌گوئید مبارزه، منظورتان مبارزه با رژیم و گذشته از آن با مذهب است؟ آیا جز این است که شما شعارتان را طوری در زیر لفافه و با یک عبارت مبهم مطرح میکنید که مردم را، یعنی آنها که طرفدار مذهب هستند، بتوانید زیر این لوا جمع کنید و بعد بتدریج آنها را اغفال کنید؟ من حاضر این شعار را بگویم ولی از اول صریح اعلام میکنم که، منظور من از مبارزه، مبارزه علیه امپریالیسم و کمونیسم است این را صریح می‌گویم و از هیچ کس هم باکی ندارم. بیائیم حرفهایمان را صریح بزنیم شما که به آیت الله خمینی اعتقاد ندارید و وقتی که با هم مینشینید، می‌گوئید ما تا فلان مرحله با این مرد هستیم و بعد این چنین با او مبارزه میکنیم، چرا عکس او را در تظاهرات خودتان بلند میکنید؟ چرا دروغ می‌گوئید؟ او می‌گوید جمهوری اسلامی و حرفش را صریح میزند شما هم حرف خودتان را بزنید. آزادی ابراز عقیده یعنی این که فکر خودتان را، یعنی آنچه را واقعا به آن معتقد هستید بگوئید حال آنکه شما میخواهید بنام آزادی عقیده دروغ بگوئید آنکه شما به او اعتقاد دارید لنین است. بسیار خوب، پس عکس لنین را هم بیاورید. ولی من می‌پرسم چرا عکس پیشوای ما را می‌آورید؟ آزادی فکر را با آزادی اغفال و آزادی منافق‌گری و آزادی توطئه کردن که نباید اشتباه بکنیم.

من به همه این دوستان غیر مسلمان اعلام میکنم، از نظر اسلام تفکر آزاد است، شما هر جور که میخواهید ببینید، ببینید، هر جور میخواهید عقیده خودتان را ابراز کنید. بشرطی که فکر واقعی خودتان باشد. ابراز کنید، هر طور که میخواهید بنویسید، بنویسید، هیچ کس ممانعتی نخواهد کرد.

احزاب آزادند اما اجازه توطئه و فریب نمی‌دهیم

در دنباله عرایض لازم است توضیحی هم درباره حکومت اسلامی آینده ایران عرض کنم، همان طوریکه رهبر و امام ما مکرر گفته‌اند در حکومت اسلامی احزاب آزادند، هر حزبی اگر عقیده غیر اسلامی هم دارد، آزاد است اما اجازه توطئه‌گری و فریب‌کاری نمی‌دهیم احزاب و افراد در حدی که عقیده خودشان را صریحاً می‌گویند، و با منطق خود به جنگ منطق ما می‌آیند، آنها را می‌پذیریم اما اگر خواهند در زیر لوی اسلام، افکار و عقاید خودشان را بگویند ما حق داریم که از اسلام خودمان دفاع کنیم و بگوئیم اسلام چنین چیزی نمی‌گوید حق داریم بگوئیم بنام اسلام این کار را نکنید.

ریشه آزادی عقیده در غرب

آیا می‌دانید علت اینکه در دنیای اروپا آزادی دین و آزادی عقیده را اینطور فرض کردند که عقیده بشر باید به طور کلی آزاد باشد به همان معنایی که خودشان می‌گویند، چیست؟ این آزادی عقیده به این حد افراط که شما امروز در دنیای اروپا می‌بینید، بخشی از آن عکس‌العمل یک جریان بسیار شدید و سختی است که در دنیای اروپا بوده، جریانی است که همه شنیده‌اید: جریان و محکمه تفتیش عقائد. اینها

فکر را می‌بندد عقیده که پیدا شد، اولین اثرش این است که جلوی فعالیت فکر و آزادی تفکر انسان را می‌گیرد چون دل بسته است به آن. «حب الشیء یعمی و یصم» چیزی که انسان به آن دل بست، چشم بصیرت را کور می‌کند، گوش بصیرت را کور می‌کند، دیگر انسان نمیتواند حقیقت را ببیند و نمیتواند حقیقت را بشنود مثلاً بت پرستهای بنهارا پرستش می‌کردند و می‌کنند. هیچوقت عقل و فکر بشر ولو ابتدایی ترین عقل و فکر بشر باشد، او را به اینجا نمی‌رساند. اینها ریشههایی غیر از عقل و فکر دارد.

درست مثل گچی که در ابتدا که با آب مخلوط می‌شود یک ماده شلی است، آنرا به هر شکلی که بخواهید در می‌آورید، ولی وقتی که بالاخره به یک شکلی درآمد، تدریجاً خشک می‌شود و هر چه خشکتر می‌گردد، سفتتر می‌شود بعد به یک حالتی می‌رسد که با کلنگ هم نمی‌شود آنرا خرد کرد. آیا با اینها باید مبارزه کرد یا نباید مبارزه کرد؟ یعنی آیا آزادی فکر که می‌گوئیم بشر فکرش باید آزاد باشد شامل عقیده به این معنا می‌شود؟

❖ آزادی زنجیر آزادی؟

مغالطه‌های که در دنیای امروز وجود دارد در همین جاست از یک طرف می‌گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد، و از طرف دیگر می‌گویند عقیده هم باید آزاد باشد، بت پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد، گاو پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد هر کسی هر چه را که می‌پرستد، هر چیزی را به عنوان عقیده برای خودش انتخاب کرده باید آزاد باشد و حال آنکه اینگونه عقائد ضد آزادی فکر است، همین عقائد است که دست و پای فکر را می‌بندد. خود اعلامیه حقوق بشر همین اشتباه را کرده است. اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است بشر از آن جهت که بشر است محترم است (ما هم قبول داریم) چون بشر محترم است، پس هر چه را خودش برای خودش انتخاب

کرده، هر عقیده ای که خودش برای خودش انتخاب کرده محترم است. عجب! ممکن است بشر خودش برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خودش ببندد ما چون بشر را محترم می‌شماریم، او را در این کار آزاد بگذاریم؟! لازم است محترم شمردن بشر چیست؟ آیا این است که ما بشر را هدایت بکنیم در راه ترقی و تکامل یا این است که بگوئیم آقا! چون تو بشر هستی، انسان هستی و هر انسانی احترام دارد، تو اختیار داری، هر چه را که خودت برای خودت ببندی من هم برای تو می‌پسندم و برایش احترام قائلم ولو آنرا قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است و هزار عوارض بد دارد، اما چون تو خودت برای خودت انتخاب کرده‌ای من آن را قبول دارم!

موسی بن عمران عملش انسانی است که وقتی می‌بیند قومش گوساله سامری را به عنوان یک بت انتخاب کرده‌اند و دارند پرستش می‌کنند گفت: (لنحرقنه ثم لننسنه فی الیم نسفا) به خدا آتش می‌زنم، به خدا خاکسترش را هم بر باد می‌دهم برای اینکه اگر می‌ماند چه می‌کرد؟ غیر از اینکه مردمی را در زنجیر یک خرافه گرفتار می‌کرد مگر اثر دیگری داشت؟ واقعا قوم موسی که آمدند گوساله را پرستش کردند فکر آزادشان آنها را به آنجا کشاند؟ یا چون از دریا بیرون آمده بودند، چشمشان افتاده بود به مردمی که بتهایی دارند و آنها را [سجده می‌کنند، و تا آنوقت هم بت سجده کردن را ندیده بودند، خوششان آمده بود «یا موسی اجعل لنا الیها کما لهم آلهه»

عمل صحیح عمل خاتم الانبیاست. سالهای متمادی با عقیده بت پرستی مبارزه کرد تا فکر مردم را آزاد کند. اگر عرب جاهلیت هزار سال دیگر هم می‌ماند همان بت را پرستش می‌کرد (همانطوری که حتی در ملت‌های متمدن مثل ژاپن هنوز بت پرستی وجود دارد) و یک قدم به سوی ترقی و تکامل بر نمیداشت اما پیغمبر آمد این زنجیر اعتقادی را از دست و پای آنها باز کرد و فکرشان را آزاد نمود «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم» قرآن اسم آن

چیزی را که اروپایی می‌گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت، زنجیر می‌گذارد می‌گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافهها را از دوش شما برداشت این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید، برداشت.

بنابراین بسیار تفاوت است میان آزادی تفکر و آزادی عقیده. اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد، عقیده‌های داشته باشیم که ریشه آن تفکر است، اسلام چنین عقیده‌ای را می‌پذیرد، غیر از این عقیده را اساساً قبول ندارد. آزادی این عقیده آزادی فکر است اما عقائدی که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، اینها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی‌پذیرد.

❖ آزادی دادن به افکار مخالف، روش پاسداری

از اسلام

اگر در صدر اسلام در جواب کسی که می‌آید و میگفت من خدا را قبول ندارم، میگفتند بزیند و بکشید، امروز دیگر اسلامی وجود نداشت اسلام به این دلیل باقیمانده که با شجاعت و با صراحت با افکار مختلف مواجه شده است. من به جوانان و طرفداران اسلام هشدار میدهم که خیال نکنند راه حفظ معتقدات اسلامی، جلوگیری از ابراز عقیده دیگران است. از اسلام فقط با یک نیرو میشود پاسداری کرد و آن علم است و آزادی دادن به افکار مخالف و مواجهه صریح و روشن با آنها. بنابراین خلاصه عرایض ما این شد که در اسلام آزادی تفکر هست و آزادی عقیده‌های که بر مبنای تفکر درست شده باشد هست اما آزادی عقیده‌های که مبنایش فکر نیست هرگز در اسلام وجود ندارد آن آزادی معنایش آزادی بردگی است، آزادی اسارت است، آزادی زنجیر در دست و پا قرار دادن است. بنابراین حق با انبیاء بوده است نه با روشی که دنیای امروز می‌پسندد

<http://korsipnuir>

آزادی؛ آنچه هست و آنچه نیست!

شهید دکتر محمد حسینی بهشتی

آزادی وجود ندارند و نمیتوانند ابراز عقیده کنند! باید پرسید چرا شما احساس آزادی نمیکند آیا حرفهایی دارید که احساس میکنید کسانی آنها را قبول ندارند؟ می‌توانید که از شما سؤال کنند؟ یا شما را هو کنند؟ باید عوامل ضد آزادی را بشناسیم و آنها را رفع کنیم. نمیشود که هر چه دلمان خواست بگوییم و بعد هم جار بزنیم آزادی نیست، نباید بی تفاوت در کنار بعضی از ادعاها گذشت متعهدانه برخورد کنیم، بی تفاوتی یعنی مرگ انقلاب، آزادی مسئولانه. تعلیم اسلام به من و توی مسلمان این است که فردای تو به دست منو توی امروز ساخته میشود، هیچ وقت نمیتوانیم مطمئن باشیم که وضع خوب موجودمان برای همیشه تضمین شده است.

❖ کیفیت از بین بردن موانع آزادی

برسی کنیم که اینجا و آنجا که موانع بر سر آزادی

ادامه در صفحه بعد

این که در ما هواها رشد کند یا ذکر خدا رشد کند، اگر افراد رشد یافته و رسیده به مقامات بالای ایمان را در میان انگیزه‌های رنگارنگ فساد رها کنیم اختیار خود را میتوانند داشته باشند اما این افراد چند درصد اند، چند در هزارند، برای این که بقیه انسانها حاکم بر هوایشان باشند باید محیط محیطی باشد که از در دیوارش انگیزه‌ی فساد نباشد، اگر محیط را از این فسادها کم کنیم میتوانیم درجهای قابل توجه از آزادی را داشته باشیم.

❖ بی تفاوتی نسبت به ادعاهای غیر واقعی ضد آزادی و حقیقت است

عدهای می‌گویند آزادی نیست، خود این یک مسئله است از این مسئله بی تفاوت نگذرد، عدهای در لباسها و قشرهای مختلف معتقداند در جمهوری اسلامی ایران

❖ علمی که مانع آزادی است!

آزادی در دیدگاه اسلام در درجه ی اول آزادی از بند هوا و هوس است. علم برای بعضیها حجاب اکبر است همانطور که حضرت امام هم اخیراً گفته اند، خیلی ها هستند که عالمند ولی رهرو و رهیاب نیستند، علم مانع آن است که حق و حقیقت را ببینند و بشناسند و در برابر آن خاضع باشند.

❖ محیط جامعه و آزادی

آزادی به آن است که انسان در برابر حاکمیت هواها و هوسها و تمایلات درونی گوناگونش، در انتخاب و رفتارش آزاد باشد و آزادی خود را حفظ کند. این همان آزادی‌ای است که اسلام باید به همه‌ی اقشار جامعه بدهد و تا ما در خط تسلط بر هواها حرکت نکنیم به این آزادی نمی‌رسیم و چون محیط اجتماعی تأثیر بسزایی دارد در

طرز تفکر مادی و ماتریالیستی دارد اما عملاً میبینیم که صرفاً خودش هم تابع تمایلات مادی نیست و حتی خواهشهای مادی را کنار میگذارد برای دفاع از آنچه که حق است، و مباحثه در جهت این حق پرستی است چون میخواهد بیاید، میگردد و میجوید تا پیدا کند این پاسخ مثبتی است به آن ندای فطری.

ولی به محض این که مباحثه به مجادله تبدیل شد، یعنی یک طرف بحث و یا دو طرف بحث در مسیر کاوش حق نیستند، و نمیخواهند به آن حقیقت برسند، بلکه هر یک با یک رأی قبلی در برابر هم قرار گرفتهاند فقط به این قدر که هر یک بگویند همان که من قبلاً حق میدانستم همان درست است و با یک جبهه گیری رد کردن در مقابل دیگری حاضر شده است و طرف مقابل هم همین طوری، اگر خوب دقت کنیم میبینیم این غرق شدن هر چه بیشتر در خود پرستی است و نه حق پرستی. بنابراین بحث مشترک و مباحثه و مناظره شرط اول این است که به راستی با هم صحبت کنیم و نظرگاه ها را با هم در میان بگذاریم تا با کمک همدیگر از روی حق و حقیقت و واقعیت بیشتر پرده برداریم. فرقی ندارد چه در شناخت واقعیت و چه در شناخت حقیقت در هر دو بحث سازنده بی غرض و از روی احساس فطری حق پرستی بسیار میتواند مفید باشد. بحث به منظور کمک کردن به یک دیگر در راه شناختن این دو مثل هر همکاری تعاون دیگری میتواند مفید باشد، مباحثه ساختن است و مجادله تخریب است، مباحثه جمع شدن است و مجادله پراکندن است، میتوانیم با هم کوشش کنیم تا دیدارها و بحثهایمان به راستی آهنگ سازنده مثبت نزدیک کننده جمع کننده باشد نه آهنگ تخریبی ویرانگر دور کننده و تفرقه آور مجادله را.

چرا این دروغ پر زبان و آسیب را گفتی؟ داد و فریاد میکند که در این مملکت آزادی نیست، نشریهایی که اخبار کذب منتشر میکنند، و حکومت مسئولش را احضار کنند فریاد بر میآید که آزادی نیست!! آیا شما مردم برای آزادی دروغ پراکنی انقلاب کردید؟ چه کسی برای آزادی دروغ پردازی انقلاب کرد؟ بیایند اون انقلابیون را نشان بدهند، شهیدایشان کجایند؟ ما هرگز نمیتوانیم آزادی را به معنای آزادی در دروغ پردازی بدانیم، باید نهادهای قانونی بتوانند جلوی دروغ پردازی را بگیرند، ما اگر دیدیم که یک سلسله حرکتی دارد به خط دیگری غیر از خط اصیل انقلاب اسلامی کم کم میکند، ما بگذاریم اینها آزاد باشند؟

❖ مباحثه ی سازنده

جلسات بحث و گفتگو برای خود سازی جامعه ما میتواند بسیار مفید واقع شود و شرط اصلی آن این است که به راستی آهنگ مباحثه داشته باشد. معنی مباحثه این است که چند نفر با کمک هم به بحث و کاوش بپردازند، کاوش مشترک، یا مناظره یعنی نظر گاهها رو در مقابل یکدیگر قرار دادن و دیگران را به انتخاب یک نظر برانگیختن و به شرط این که آهنگ مجادله و جدال و ستیز و غلبه جویی در بحث پیدا نکنند، چون به همان اندازه که مباحثه کمک به رشد انسان میکند، مجادله کمک میکند به دوری انسان از مسیر تکامل انسانی و افتادنش به مسیر انحرافی زور مداری و غلبه جویی. این صحیح است که ما انسانها بالفطره حقجو و حق پرست هستیم و این که گفته میشود در سرشت انسان میل به خدا وجود دارد، خدا یعنی حق مطلق و همپی حقایق دیگر پرتویی از اوست، اینکه انسان حتی گاهی

است، حالا باید ببینیم که کیفیت از بین بردن این موانع چیست آیا کیفیت از بین بردن این موانع این است که تو هم یک سخن و رویه‌های را آغاز کنی و به خشونت بکشی و در آن محیط خشن انتظار آزادی کاملتر بیشتر داشته باشیم! این نمیشود. اگر موانع و محدودیتهایی برای آزادی مشروع تو در بیان احساس و اندیشهات وجود دارد، کیفیت از بین بردن این موانع مهم است. بهترین راه برای از میان برداشتن این موانع چیست؟ آیا جنجال است، مرده باد زنده باد است یا نه راههای معقولتر و سازندهتر و مطلوبتر هم وجود دارد، واقعی انتقاد کنیم

باید به واقعیتها نگاه کنیم در همان چیزی که هست انتقاد کنیم، این بسیار سازنده است و امید آفرین است نه امید بر باد ده، هر نوع سخن هر نوع بیان هر نوع برخورد غیر واقعی که امید ملت و نسل جوان ما را تضعیف کند نسبت به آینده انقلاب را و خط اصیل انقلاب را تضعیف کند خیانت است نسبت به خط انقلاب و خیانت است به مردم ما.

❖ آزادی مسئولانه و متعهدانه، برخورد با آزادی دروغ پراکنی

مطالب دروغ خلاف واقع منتشر شود، در یک روزنامه در یک کتاب در یک اعلامیه یا یک جزوه، مقتضای حفظ آزادی چیست؟ این خود یک مسئله است، یک جمعیتی یک دروغ منتشر میکند، یا رابط به یک شخصیت است یا کل جریانهای کشور است، یا هر چیز دیگر است. کسی نسبت به دولت یک دروغ بگوید، و هدفش این باشد که دولت را تحقیر و تخریب کند، حالا اگر آمدیم جلوی این آقا را گرفتیم تا او را مؤاخذه کنیم که آقا



فضاهای آزادی در اندیشه‌ی علامه جعفری



علامه محمد تقی جعفری در تبیین مفهوم آزادی، از سه واژه رهایی، آزادی و اختیار بهره برده و با تفکیک آنها از یکدیگر به تبیین این مفهوم در فلسفه سیاسی می پردازد. نخست، ایشان رهایی را «باز شدن قید از مسیر جریان اراده به طور نسبی» (۱) می داند؛ برای مثال، شخصی که به تبعید و ماندن در مکانی محکوم شده است و حق خروج از آن محدوده را ندارد، وقتی این ممنوعیت از وی برداشته شد این شخص رها می شود، اما در عین حال ممکن است محدودیت ها و قیدهای دیگری، آزادی ها و به ویژه آزادی های سیاسی را از او سلب کرده باشد.

شاید بتوان گفت این تلقی از آزادی، همان آزادی منفی است. آزادی منفی را در فارسی باید «رهایی» یا «آزادی از» ترجمه کنیم. آزادی از، یعنی آزاد بودن از یک رشته منع ها، زنجیرها و زورها؛ آزادی از بیگانهگان؛ آزادی از سلطان جبار؛ آزادی از ارباب و آزادی از زنجیرهایی که بر دست و پای آدمی بسته شده است. کسی که در زندان و تبعید به سر می برد و طالب رهایی است، طالب «آزادی از» می باشد، طالب آزادی منفی است و می گوید: در زندان را باز کنید تا از زندان بیرون بروم. کسی که بنده است و طالب آزادی می باشد، طالب آزادی منفی است. کسی که دست و پای او را به زنجیر بسته اند، می خواهد زنجیر را نفی کند.

ایشان سپس در تعریف آزادی، آن را به دو درجه آزادی طبیعی و محض و آزادی تصعید شده تقسیم می کند. آزادی طبیعی محض عبارت است از: توانایی انتخاب یک هدف از میان اشیایی که ممکن است به عنوان هدف منظور شود و یا انتخاب یک وسیله از میان اشیایی که ممکن است روش و ابزار تلقی گردد. این درجه از آزادی، برتر از حالت رهایی است که برداشته شدن قید و مانع از جریان اراده بود. اما آزادی تصعید شده عبارت از نظارت و سلطه شخص بر دو قطب مثبت و منفی کار می باشد بر این اساس، هر اندازه نظارت یا سلطه شخص بر کار بیشتر باشد، آزادی انسان در آن کار بیشتر خواهد بود و در مقابل، هر اندازه که نظارت و سلطه شخص بر کاری کم تر باشد، به همان نسبت آزادی انسان کاهش می یابد. این مرتبه از آزادی با حالت رهایی تفاوت

های بسیاری دارد، زیرا انسان در این مرتبه، از شخصیت و توانایی خود در اجرای دو قطب مثبت و منفی کار یا ترک کاری استفاده گسترده ای می کند. (۲) این نوع از آزادی را می توان در شمار آزادی مثبت یا «آزادی در» و «آزادی برای» قرارداد و طبیعی است که از آزادی منفی بالاتر، ارزش مندتر، و ضروری تر و سودمندتر می باشد. اگر آزادی به «آزادی از» یا آزادی منفی منحصر شود ناقص و ناتمام است. آدمی پس از کسب آزادی و دست یافتن به بعد منفی آن، نمی داند با آن چه کند و رفته رفته داشتن آزادی به پدید آمدن پاره ای نتایج ناگوار و هرج و مرج می انجامد. بنابراین، تا زمانی که آزادی مثبت یا «آزادی در» و «آزادی برای» مکشوف آدمی نیفتد، «آزادی از» چندان سودمند نخواهد بود. آزادی مثبت پس از آزادی منفی فرا می رسد. وقتی موانع از جلوی پای افراد برداشته شد، وقتی در زندان باز گردید، وقتی شرّ یک ارباب از سر برده ای کوتاه شد «آزادی منفی» محقق می شود و از این جا به بعد نوبت آزادی مثبت یا «آزادی در» و «آزادی برای» فرا می رسد. علامه محمد تقی جعفری اختیار را عبارت از اعمال نظارت و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کاری یا ترک شایسته آن با هدف گیری خیر می داند. (۳) این تبیین از اختیار و ذکر موءلفه اساسی «ترک شایسته کاری با هدف گیری خیر» با آنچه وی درباره مفهوم آزادی آورده، متفاوت است. ایشان به سه تفاوت میان آزادی و اختیار اشاره می کند که عبارت اند از:

۱. قید «شایسته» و «هدف گیری خیر»، آزادی را از اختیار تفکیک می کند، زیرا آزادی محض هیچ کاری با این ندارد که آنچه آزادانه انجام می گیرد شایسته است یا ناشایسته و آیا هدف خیر از آن کار منظور شده است یا نه، در صورتی که اختیار با دو قید مزبور عبارت از توجیه آزادی و بهره برداری از آن در کار شایسته با هدف گیری خیر می باشد. در واقع، این تمایز اختیار از آزادی تمایزی ارزشی و متعالی است، زیرا اختیار به منظور ارزش های متعالی و آنچه شایسته و خیر است به کار گرفته می شود، در حالی که آزادی این گونه نیست. و هیچ نوع بار ارزشی مثبت یا منفی ندارد.

۲. آزادی که عبارت از نظارت و سلطه شخصیت بر دو قطب مثبت و منفی کار یا خودداری از کار است، فی نفسه لذت بخش می باشد، زیرا احساس آزادی همیشه محصول دو موضوع مطلوب حیات انسانی است: نخست، فقدان قید و بند در مسیر جریان اراده و دیگری، احساس توانایی انتخاب اهداف و وسایل از میان واقعیت های بی شمار. چنین احساسی مانند احساس خود حیات است که لذیذترین حالت روانی را در انسان به وجود می آورد، بنابراین برخی از صاحب نظران گفته اند: بدون احساس آزادی، حیات ناقص است. حال آن که اختیار نه تنها در جست وجوی لذت حیات طبیعی نیست، بلکه بدان جهت ارزشمند است که انجام دادن کار یا خودداری از یک کار در این حالت، شایستگی و هدف گیری خیر منظور می شود و از سوی دیگر، انجام دادن تکلیفی است که حتی به لحاظ طبیعی امکان دارد مشقت بار و ناگوار باشد. البته می توان گفت این برداشت نیز درست است که انجام تکلیف با هدف گیری خیر، با قطع نظر از نفع

شخصی، موجب لذت معقول و ابتهاج والایی می شود که به هیچ وجه با لذت های طبیعی قابل مقایسه نیست، چنان که همین لذت معقول و ابتهاج برای انسانی که به بلوغ فکری و ایمانی رسیده است، ارزش انجام تکلیف تلقی نمی گردد. ۳. هر گاه فرد کاری شایسته یا خودداری شایسته از کاری را با هدف خیر انجام دهد، اراده و تصمیم و اقدام وی وارد محدوده ارزش های والا شده است، اما اگر با آزادی محض خود کاری انجام دهد یا از کاری خودداری کند، منفعت و امتیازی طبیعی برای حیات طبیعی محض خود به دست آورده است، از این رو هیچ یک از اراده و تصمیم و اقدام برای کار یا خودداری از انجام کار، در حوزه ارزش های والا نیست. (۴) بنابراین، اختیار دارای ابعاد ارزشی ای است که آزادی فاقد آن می باشد.

علامه جعفری اختیار را در جایگاه فراتر می نشاند، اما این که مفهوم برجسته آزادی را که در شمار مهم ترین مفاهیم فلسفه سیاسی است، یکسره در حیات طبیعی محض تفسیر و تحلیل می کند، جای گفت و گو و تأمل فراوانی دارد. به هر حال، نمی توان گفت آزادی یکسره فاقد ارزش است و آنچه اهمیت و برجستگی دارد همانا اختیار است و بس، چنان که خود جعفری نیز بدان اعتقاد دارد. جدایی افکندن میان سه واژه رهایی، آزادی و اختیار نباید موجب شود ارزش بودن هر یک کم رنگ و نادیده گرفته شود. ارزش بودن هر یک از مفاهیم رهایی، آزادی و اختیار باید در جای خود مورد تأمل قرار گیرد. آنچه علامه جعفری در بحث اختیار مطرح می نماید، در حوزه آزادی مثبت و آزادی تصعید شده است، به ویژه با توجه به شرایطی که برای اختیار برمی شمارد و آن را برتر از آزادی و رهایی می نشاند. البته هدفی که او در اختیار مورد توجه قرار می دهد، با توجه به تفاوت های میان آزادی و اختیار، با آنچه در آزادی گفته شد مغایر نیست، بلکه نوع تکامل یافته و متعالی و تصعید شده آزادی است.

جعفری پس از بیان سه تفاوت مذکور میان آزادی و اختیار دو شرط لازم برای آزادی را نیز مطرح می کند. نخست، این که آزادی چه به معنای طبیعی محض و چه به معنای تصعید شده نباید مانع حرکت انسانی به سوی اختیار و گردیدن های تکاملی باشد. به عبارت دیگر احساس لذت بخش آزادی نباید انسان را از حکمت وجودی اش غافل سازد و بایستگی های او را در مسیر حیات معقول نادیده بگیرد و دوم این که آزادی در هیچ مرحله ای نباید مغلّ آزادی طبیعی محض و آزادی تصعید شده و اختیار دیگران که بدون مزاحمت در شکوفایی مغز و روان آدمی به کار افتاده اند، باشد. (۵)

حال سؤالی که مطرح می شود، این است که آزادی ای که علامه جعفری از آن سخن می گوید، ناشی از چیست؟ در پاسخ به این سؤال، برخی آزادی و یا حتی جبر را به اراده انسان نسبت می دهند، اما ایشان آزادی را نه در اراده، بلکه در «نظارت من» می داند. در نگاه ایشان، آزادی را نمی توان به اراده نسبت داد، زیرا اراده خود فعلیتی درونی است که معلول فعالیت غریزه ای از غرایز، و تابع انگیزه ها می باشد. نه تنها آزادی مبتنی بر اراده و ناشی از آن نیست، بلکه اراده از ناحیه خود آزادی ندارد و آزادی اراده ناشی از «نظارت من»

است. این بحث در نوشته‌ها و سخنان علامه جعفری در باره آزادی، بیشترین اهمیت را دارد. زیرا به باور ایشان، «من» بر تمام غرایز یا اغلب می‌تواند حکمرانی داشته باشد؛ به این معنا که هم می‌تواند ناظر بر جریان فعالیت غرایز بوده و آن را تصدیق نماید و هم می‌تواند از جریان آنها جلوگیری کند. (۶)

❖ فضاهای آزادی

محمد تقی جعفری در بحث آزادی، فضاهای مختلفی را مورد بررسی قرار داده است. ایشان در پاره‌ای از انواع آزادی‌هایی که از آنها سخن به میان آورده، رابطه آزادی و اخلاق و اولویت آزادی را بیان می‌کند. آزادی عقیده، آزادی اندیشه، آزادی بیان و تبلیغ، آزادی رفتار، آزادی از هر گونه بردگی و در نهایت، آزادی سیاسی از جمله آزادی‌هایی است که وی از آنان بحث کرده است. در ادامه، به اختصار به هر کدام از این مباحث می‌پردازیم.

الف) آزادی عقیده: در اندیشه و آثار علامه جعفری مباحث آزادی عقیده در سه بعد مطرح شده است؛ ایشان در بعد نخست، به طرح سؤالی می‌پردازد که به اصل اعتقادورزی آدمی مربوط می‌شود و آن، این که آیا انسان‌ها در اعتقادورزی آزادند یا خیر؟ پاسخ وی به این پرسش مثبت است.

محال است که انسان در این عالم، بدون اعتقاد زندگی کند. حتی اگر کسی بخواهد در این دنیا بدون اعتقاد زندگی کند باز باید برای همین زندگی بی اعتقاد پشتیبانی داشته باشد که این پشتیبان خود اعتقادی است. (۷)

ایشان در مسئله اعتقادورزی، رأی به آزادی می‌دهد، اما در همین حال بر آن است حتی شخصی که غیر معتقد به نظر می‌رسد نیز دارای اعتقاد است زیرا اعتقاد نورزیدن نیز نوعی اعتقاد درون خود به همراه دارد و مبتنی بر مفروضاتی است که مطابق اعتقادورزی است. علامه جعفری در بعد دوم به طرح پرسشی دیگر می‌پردازد و آن، این که آیا انسان‌ها آزادند که در همه عمر در حال پذیرش یک عقیده و طرد دیگر عقاید به سر برند؟ از نظر وی، اکثر افراد در طول زندگی خود کم‌تر اعتقادات خود را تغییر می‌دهند، اما به طور کلی پاسخ این پرسش هم مثبت است. حتی گاهی این تغییر در عقیده اگر در حقایق متعالی و برتر ریشه داشته باشد، نشانه رشد روحی فرد است، از این رو بُعدی مثبت و ارزشی می‌یابد و از آن جا که با خردورزی و منطق سلیم همراه شده، در مسیر حیات معقول است. بُعد سوم در تبیین آزادی عقیده، درباره حقایق است که آدمی به عنوان اعتقاد برمی‌گزیند. این حقایق در پنج موضوع منحصر است: ۱- حقایق درباره اجزایی از جهان هستی، نظیر قانونمندی همه اجزای جهان آفرینش؛ ۲- حقایق مربوط به کل هستی، همانند هدف داری جهان آفرینش؛ ۳- حقایق مربوط به اجزایی از انسان، آن چنان که هست، مانند شناسایی اجزای بدن؛ ۴- حقایق مربوط به کل موجودیت آدمی، آن چنان که هست (فردی و اجتماعی) و قرار گرفتن او در امتداد زمان، نظیر این که انسان قابلیت ترقی و اعتلا را دارد و ۵- حقایق درباره بایستگی‌ها و شایستگی‌های آدمی، همانند این که انسان با تهذیب نفس می‌تواند از نظر معنوی اعتلا بیابد.

از آن جا که موجودیت انسان بدون اعتقادات یاد شده قابل تفسیر نیست، از این رو نباید با تمسک به آزادی عقیده بی

اعتنایی به حقایق مذکور را تجویز کرد، زیرا در این صورت زندگی آدمی پوچ و غیر قابل تفسیر خواهد شد. (۸) این تفسیر از بحث، نشان دهنده این است که آزادی عقیده در اندیشه علامه جعفری مطلق نیست. بنابراین می‌توان گفت آزادی معقول در عقیده نه تنها مجاز، بلکه لازمه زندگی آدمی است و از سویی آزادی نامعقول در عقیده، مجاز شمرده نمی‌شود.

ب) آزادی اندیشه: علامه محمد تقی جعفری آزادی اندیشه را بحثی بومی و از ویژگی‌های اساسی دین اسلام تلقی می‌کند. دلیل این مدعا به نوشته خود ایشان، وجود آیات فراوان در قرآن است که انسان را به تفکر و تعقل درباره واقعیات عالم هستی فرمان می‌دهد. گفتنی است آزادی اندیشه در شمار ابزار ضروری و واجبی است که یک انسان بایستی از آن بهره گیرد. وی بر این باور است که «اگر تفکر در مورد واقعیات مربوط به انسان و جهان، آزاد نمی‌بود هرگز خداوند دستور اندیشیدن درباره آنها را نمی‌داد». (۹)

آزادی اندیشه به طور مطلق از جانب علامه جعفری پذیرفتنی نیست و در قالب حیات معقول، قابل تفسیر و بازخوانی است. به اعتقاد وی، آزادی اندیشه نباید به سقوط یا بی‌اعتنایی به حیات معقول منجر گردد و یا برای فعالیت‌های مغزی و روانی و معنوی آدمی در حیات معقول مزاحمت ایجاد شود. اندیشه باید در جهت حیات معقول به کار گرفته شود. اندیشیدن درباره عالم طبیعت و ابعاد طبیعی آدمی بدون هیچ قید و شرطی آزاد است، مگر در مواردی که نتایج آن به ضرر بشریت تمام شود. (۱۰)

علامه محمد تقی جعفری دست به تقیید گستره آزادی اندیشه زده است، زیرا اندیشیدن نیز چونان ژانوس دو چهره ای است که جنبه‌ها و افق‌های خیر و شر را به روی آدمی می‌گشاید. از قبل نمی‌توان تعیین کرد که در چه مرحله و یا مرحله‌ای باید یا نباید اندیشه کرد. با کمی تسامح اندیشیدن به نوعی مسابقه دادن است؛ مسابقه‌ای که نتیجه‌اش از قبل روشن نیست. در واقع، کسی که دشواری‌های اندیشیدن را بر خود هموار می‌کند، قصد دست‌یابی به نتایج صواب را دارد و در این راه ممکن است به نتایجی دیگر برسد و از هدف دور گردد و یا این که به نتایج مثبت و متعالی دست یابد و به هدف نزدیک‌تر شود.

ج) آزادی بیان و تبلیغ: علامه محمد تقی جعفری در بحث آزادی بیان و تبلیغ، ابتدا به نفی آزادی مطلق پرداخته، و آزادی بیان و تبلیغ را در گستره حیات معقول تبیین می‌کند. به این ترتیب، می‌توان گفت آزادی بیان معقول مجاز، و آزادی بیان نامعقول ممنوع است. از منظر ایشان، از آن جا که آزادی بیان نامعقول آثار و پیامدهای بسیار مخربی در جامعه دارد، پس باید محدود و ممنوع باشد و استفاده از آزادی بیان و تبلیغ قانون‌مند گردد. پاره‌ای از دلایل که چنین محدودیتی را ایجاد می‌کند، عبارت‌اند از:

۱- موضوعیت یافتن صرف بیان، قطع نظر از این که محتوای آن چیست؛

۲- برخی، سخنان بی محتوا دارند و گمان می‌برند که سخنان شان برای همگان اهمیت دارد و از روی دلسوزی آنها را برای مردم بیان می‌کنند؛

۳- کسانی که عاشق مطرح کردن خود هستند، از طریق انتشار سخنان بی محتوا به این هدف همت می‌گمارند و

۴- بیان مطالب جالب و تکان دهنده، بدون آن که به اثر آن بر روی خواننده توجه شود.

علامه جعفری در بحث آزادی بیان، به محدودیت‌ها و مقیدات آن توجه بسیاری مبذول نموده است، اما در عین حال ابراز بیان واقعیت‌های مفید و مؤثر به حال انسان‌ها را در دو بعد مادی و معنوی نه تنها جایز دانسته، بلکه بر این باور است که اگر کسی از بیان آنها خودداری ورزد مجرم تلقی خواهد شد. هنگامی برای آزادی بیان محدودیت ایجاد می‌شود که اصول و ارزش‌های واقعی بشری را مختل ساخته و مغزها را گمراه کند. ایشان البته طرح موضوع استفاده از آزادی بیان و تبلیغ به گونه گسترده و مطلق را نیز به دلیل فقدان اعتدالی فکر بشر مجاز نمی‌داند:

اگر اعتدالی فکر بشری به حدی رسیده بود که هم بیان کننده، غیر از حق و واقعیت را ابراز نمی‌کرد و هم شنونده و مطالعه کننده و تحقیق کننده، در آن بیان از اطلاعات کافی و فکری نافذ برخوردار بود، هیچ مشکلی در آزادی بیان به طور مطلق وجود نمی‌داشت، ولی آیا واقعیت چنین است؟ (۱۱)

علامه جعفری با استناد به آیات قرآن کریم، نکاتی را در مورد آزادی بیان مطرح می‌کند که عبارت‌اند از: ۱- بیان واقعیات و حقایق از سوی کسانی که عالم به آن حقایق اند، واجب است، زیرا خداوند از عالمان پیمان گرفته تادانش خود را اشاعه دهند؛ ۲- هر گونه معلوماتی که برای ابعاد مادی و معنوی بشر مفید است، باید بیان شود؛ ۳- همان گونه که خداوند از عالمان پیمان گرفته تا آنچه را که می‌دانند بیان کنند، از مردم نیز پیمان گرفته تا در تحصیل دانش و معرفت بکوشند؛ ۴- نباید حکمت‌رابه کسانی که شایستگی دریافت آن را ندارند، تعلیم داد و نیز آن را از اشخاصی که لایق فراگیری آن هستند، دریغ داشت و ۵- هر کس مسایل و حقایقی را که به نفع مردم است بیان کند، پاداش خواهد داشت و در مقابل، کسانی که حقایق را می‌دانند و بیان نمی‌کنند، به شدیدترین عذاب‌ها در قیامت دچار خواهند شد. (۱۲)

به هر حال علامه جعفری برای حفظ انسجام مباحث خود، این نوع آزادی را در مجموعه حیات معقول جای داده و به تحلیل آن مبادرت ورزیده است. به اعتقاد وی باید از آزادی بیان معقول دفاع کرد. اما معقول و نامعقول بودن در ذات آزادی نهفته نیست، زیرا معنای آزادی، فراهم بودن مسیر انجام فعل یا ترک آن است، خواه آن فعل بار ارزشی داشته باشد یا فاقد ارزش باشد. به هر حال، آن نوع آزادی بیان و تبلیغ که به ضرر ابعاد مادی و معنوی آدمی باشد، آزادی نامعقول است و به نوشته جعفری، نمی‌توان به آن اجازه بروز و ظهور داد. از نظر ایشان، آزادی بیان معقول با در نظر گرفتن دو اصل باید مورد استفاده قرار گیرد: نخست، هر گونه اندیشه و بیان آزاد در عرصه علوم مربوط به جهان جمادات، نباتات و حیوانات و همه موضوعاتی که در گستره طبیعت ابعاد مادی دارند آزاد است، خواه شناخت آدمی در موضوع مورد بررسی، قطعی باشد یا ظنی و یا احتمالی. دیگر، این که در عرصه علوم انسانی و هستی‌شناسی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم در تفسیر انسان در دو قلمرو «آن چنان که هست» و «آن چنان که باید» تأثیر می‌گذارد، نظارت و تحقیق انسان‌های آگاه، و متخصص و عادل اهمیت و ضرورت می‌یابد. (۱۳)

آنها پرداخته، گستره این نوع آزادی همانند آزادی اندیشه بسیار تنگ و مقید فرض شده است. در واقع، محدودیت هایی که ایشان برای آزادی بیان و تبلیغ ترسیم کرده، امکان قابلیت اجرایی کم تری خواهد داشت. امروزه به دلیل گسترش رسانه های ارتباط جمعی و سرعت انتشار انواع مباحث، به نظر می رسد کم تر می توان از این نظریه دفاع کرد که همه مباحث مربوط به حوزه علوم انسانی پس از اخذ مجوز، به صحنه اجتماع پا گذارد. اساساً نه امکانات چنین اجازه ای را می دهد و نه هزینه هایی که بر آن تحمیل می کند، امکان عملی شدن چنین ایده ای را به وجود می آورد. از سویی، بحث تقدم آزادی بر دانش تا حد بسیار گسترده ای تحت الشعاع قرار گرفته، رونق دانش و نظریه پردازی کاهش خواهد یافت. اگر نتایج اندیشیدن که در قالب گفتار و نوشتار ارائه می شود از قبل حدس زده شود چگونه می توان به محدودیت آزادی بیان قائل شد. ضمن این که برخی با اعتقاد به اهمیت اندیشه و فکر خود، مطالب خود را منتشر می کنند و آن را بی محتوا و کم ارزش نمی دانند.

به هر حال، تأملات علامه جعفری در این موضوع بسیار دقیق است، اما امکان عملی شدن آن بسیار دشوار می نماید. فضا و شرایط باید به گونه ای فراهم گردد که پژوهش گران و اصحاب دانش و معرفت به نشر آزادانه فعالیت های علمی خود بپردازند و آزادانه نیز به اطلاعات علمی دیگران دسترسی داشته باشند. در چنین فضایی، علاوه بر ایجاد رقابت میان اندیشمندان، تضارب آرا نیز شکل می گیرد و دیدگاه های طرح شده تنقیح و اصلاح گردیده، مورد نقد و ارزیابی واقع می شوند. البته باید توجه داشت که مقام نظریه پردازی و تولید دانش و معرفت غیر از مقام عمل و رفتارهای اجتماعی است که باید بر اساس ضوابط قانونی و اجماع عمومی باشد. **(د آزادی رفتار:** در این نوع از آزادی، علامه جعفری نگاهی انتقادی به مجموعه مباحثی دارد که در سنت فکری غرب جریان داشته و دارد. به اعتقاد وی اگر آزادی به این صورت مطرح شود که: «بدون آن که مزاحم دیگران شوی، هر کاری را که می خواهی انجام بده»، قابل نقد و بررسی است، زیرا در صورتی که تمایلات و خواسته های بشری کنترل نشود، قید «عدم مزاحمت به حقوق دیگران» هیچ تأثیری در محدود ساختن آزادی انسان نخواهد داشت. در واقع، کسانی که از درون فاسد می شوند، هرگز نمی توانند برای دیگران حق حیات، کرامت و آزادی قائل شوند، زیرا برای چنین افرادی اساساً مفاهیمی نظیر حق، حکم، حیات، کرامت و آزادی مطرح نیست، چه رسد به مراعات آنها.

از این رو، ایشان با آزادی مطلق رفتار که عقل و خرد و نیروهای موعثر در تکامل و ترقی انسان را سرکوب می کند، به مخالفت می پردازد. در نگاه علامه جعفری آزادی رفتار به دو نوع آزادی رفتار معقول و آزادی رفتار نامعقول تقسیم می شود. اگر رفتار انسان به اصل، قانون و اراده برانگیخته از تمایلات طبیعی قانونی مستند باشد، آزادی در چنین رفتاری معقول است و در غیر این صورت، نامعقول می باشد. (۱۴)

(ه آزادی از بردگی: قبل از ظهور اسلام، برده داری رایج بوده و اسلام با آن به عنوان یک واقعیت عینی و امر اجتماعی رفتار نموده است. پیامبر گرامی اسلام در همان نخستین

روزهای ظهور اسلام، تمهیداتی اندیشید تا این سنت مقبول آن عصر به سنتی معقول و انسانی تبدیل شود و به تدریج از جامعه اسلامی رخت بریندند. در دین اسلام هیچ گونه پیش فرضی مبنی بر تمایز میان انسان آزاد و برده وجود ندارد. دین اسلام در برخورد با این پدیده سعی کرده آن را معقول سازد. از آن جا که برده داری سنتی رایج بوده است، متفکران مسلمان هر یک از منظری خاص به چاره جویی درباره آن مبادرت ورزیده اند. علامه جعفری در شمار اندیشمندان است که در این باره تأملاتی جدی انجام داده است. ایشان در این بحث، با توجه به پیشینه آن در اندیشه های افلاطون و ارسطو و نیز تاریخ جوامع غربی، به مبارزه حضرت رسول با این پدیده اشاره کرده است که در ادامه، به برخی از تأملات ایشان اشاره می شود:

۱- پیامبر در میان فضایل و رذایل اخلاقی و ارزش های والای بشری، هیچ تفاوتی میان انسان آزاد و برده قائل نشده است.

۲- بردگان در جوامع اسلامی توانستند با احراز لیاقت، به مناصب مهمی دست یابند.

۳- علاوه بر این که پیامبر کیفر بسیاری از گناهان را آزادسازی بردگان مقرر داشت، روایات مختلفی نیز آزادسازی بردگان را بسیار با ارزش و دارای اجر و پاداش اخروی دانسته اند.

۴- از آن جا که جنگ عامل اساسی برده گیری بود، پیامبر همواره سعی داشت تا آن را از میان ببرد. آزاد شمردن مردم مکه بدون درگیری، در راستای همین اندیشه است.

۵- اسیرانی که مسلمانان را با حرقه و دانش خود آشنا می ساختند، به دستور پیامبر آزاد می شدند.

۶- روایات فراوانی وجود دارد که پدیده بردگی را وضعیتی عارضی و غیر طبیعی در زندگی اجتماعی تلقی می کند. این روایات بر این مطلب اشارت دارند که اصل در اسلام، آزادی انسان هاست، همه انسان ها آزاد به دنیا آمده اند و بردگی، برده داری و برده گیری باید از میان برود. (۱۵)

در بحث حیات معقول علامه جعفری سنت برده داری و برده گیری هیچ منزلت و جایگاهی ندارد، از این رو نامعقول و غیررحمانی است و باید از میان برود. شیوع این پدیده، آثار زیانباری بر جامعه و انسان ها تحمیل کرده و با آزادی طبیعی و فطری آدمی در تعارض است. مباحث و استدلال های ایشان در مورد برده داری بیشتر پیشینه آن را تبیین می کند و به جنبه های تاریخی و مصادیق نوظهور آن در دنیای جدید نپرداخته است.

(و آزادی سیاسی: علامه جعفری در بحث آزادی سیاسی که نتیجه مباحث پیشین وی در باب فضاهای آزادی است، به دو اصل اساسی اشاره می کند: نخست، هر کس نسبت به خود اختیار و سلطه دارد و دیگر، هیچ کس بر دیگری سلطه و اختیاری ندارد. مطابق اصل نخست، هر انسانی در روابط آزادانه خود با دیگران، اختیار امور، روابط و تمام کیفیات زندگی خود را دارد و می تواند در آن هر گونه روش و ابزاری را برای زندگی خود انتخاب کند، مگر آن که برای انجام کاری منع قانونی وجود داشته باشد؛ همانند ضرر رساندن به خود و دیگران. (۱۶)

علامه جعفری به اختصار بحث آزادی سیاسی را بیان کرده و بنیاد آزادی سیاسی را که تعیین سرنوشت آزادانه و

اختیارمداری انسان و فقدان سلطه غیر بر آدمی است مورد تأکید قرار داده است. آزادی سیاسی چیزی نیست جز این که انسان بر فعل و انفعالات جامعه، نظام سیاسی، حاکمیت و حاکمان جامعه تأثیرگذار باشد. در واقع، آزادی سیاسی هنگامی مصداق می یابد که آدمی بتواند در نظام سیاسی و اجتماعی ای که در آن زندگی می کند، نقش آفرینی کند و در تعیین سرنوشت خود نقش داشته باشد. علامه جعفری اولویت آزادی بر هر گونه سلطه ای در این نوع از آزادی را به وضوح مطرح کرده است. در واقع اگر آدمی فاقد آزادی سیاسی باشد و نتواند در ساز و کار سیاسی جامعه خود دارای نقش باشد، نسبت به عملکرد خود نیز نمی تواند پاسخ گو و مسئول باشد. در آثار علامه جعفری آنچه انواع ششگانه آزادی را به یکدیگر نزدیک می سازد، همانا چارچوبی است که وی بیش از هر چیزی در تحلیل مباحث مختلف خود به آن تکیه می کند. این چارچوب همان گونه که در مباحث پیشین نیز بدان اشاره شد بحث حیات معقول است که در واقع، هماهنگ کننده و منسجم کننده مباحث مختلف فلسفی و فکری وی می باشد. همه آنچه از انواع آزادی بر شمرده شد، به گونه ای در طبقه بندی دو گانه آزادی معقول و آزادی نامعقول قرار می گیرد، علامه جعفری در تمام این مباحث به دنبال تبیین این دو نوع کلی از آزادی است. آزادی مطلوب وی، آزادی معقول است. که همان آزادی برین و تکامل یافته آزادی مثبت می باشد. (مقاله دکتر شریف لک زایی)

۱- محمد تقی جعفری، حیات معقول، ص ۸۸، ۸۷، به نقل از: عبدالله نصری، پیشین، ص ۲۴۹، ۲۵۰.

۲- محمد تقی جعفری، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر (از دیدگاه اسلام و غرب) و تطبیق آن دو بر یکدیگر، چاپ نخست (تهران: دفتر خدمات حقوق بین المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷) ص ۴۰۳ و اصول حکمت سیاسی اسلام: ترجمه و تفسیر فرمان مبارک علی علیه السلام به مالک اشتر، چاپ دوم (تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۳)، ص ۳۶۲-۳۹۲.

۳- محمد تقی جعفری، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر (از دیدگاه اسلام و غرب) و تطبیق آن دو بر یکدیگر.

۴- همان، ص ۴۰۵.

۵- رک: همان، ص ۴۰۴-۴۰۵.

۶- همان، ص ۴۰۶، ۴۰۵. هم چنین درباره اندیشه علامه جعفری در باب آزادی، رک: منصور میراحمدی، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، چاپ نخست (قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱).

۷- محمد تقی جعفری، جبر و اختیار (تهران: شرکت انتشار، ۱۳۴۴) ص ۸۳ به نقل از: عبدالله نصری، تکاپوگر اندیشه ها، ص ۲۰۹-۲۱۰.

۸- عبدالله نصری، تکاپوگر اندیشه ها، ص ۲۱۵.

۹- محمد تقی جعفری، تحقیق در دو نظام حقوق جهانی بشر (از دیدگاه اسلام و غرب) و تطبیق آن دو بر یکدیگر، ص ۴۰۸.

۱۰- همان، ص ۴۰۷-۴۱۷.

۱۱- همان، ص ۲۸۵.

۱۲- همان، ص ۴۱۷-۴۲۰.

۱۳- همان، ص ۴۲۹.

۱۴- همان.

۱۵- همان، ص ۴۳۳-۴۴۴.

۱۶- همان، ص ۴۲۸.



کرسی آزاد اندیشی

« آزادی تفکر آری آزادی عقیده خیر »

سه شنبه ۱۳۹۳/۲/۱۶

تالار امیر کبیر دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (فوراسگان)

برگزار کنندگان :

معاونت فرهنگی و پژوهشی دانشگاه ، دفتر مطالعات و پژوهش های فرهنگی
بسیج اساتید و کارکنان و گروه معارف اسلامی دانشگاه